

سہندیسہ

شہر یار

م - کریمہ



سہندیہ
شہریار
م - کریمی

ناشر
کتابفروشی ۱۷ شہریور - زنجان

زنجان چاپ توانا

سہندہ شہریار

۱۷ - ۶۸

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخہ

سہندہ شہریار

مقدمہ : م - کرمی

* ناشر : کتابروشی ۱۷ شہریار - زنجان

* چاپ اول - پاییز ۶۸

* تیراژ : ۲۰۰۰ نسخہ

* چاپ و صحافی : از چاپ توانا

بسمہ تعالیٰ

یک سال از درگذشت شاعر گرانمایہ معاصر
استاد محمد حسین شہریار گذشت . هر چند کہ شہریار
بامنظومہ « حیدر بابایہ سلام » پر آوازہ گذشت ولی
سہندہ جایگاہ والای او را در عرصہ ادبیات تثبیت
کرد . شہریار را ہمہ کس ، کوچک و بزرگ ، زن و
مرد ، شہری و روستائی ، باسواد و بیسواد با
حیدر بابایمی شناسد ، شاعر با سرودن این اثر نقطہ
عطفی در تاریخ ادبیات دیار خود بوجود آورد و
مکتبی و سبکی آفرید کہ صدها شاعر قدم بر جای

پای وی نهادند و به تبعیت از حیدر بابا شعر سرودند که تاکنون چندین اثر جداگانه از این نمونه‌ها چاپ شده است. درحالی‌که شاعران بزرگی چون اسکندر جوشغون، محمد رحیم، سلیمان رستم، عباس اسلامی بارز، دکتر علی کوشان و دیگران هنر و خلاقیت خود را به پیروی از سبک حیدر بابا بکار گرفته و آثاری آفریده‌اند، کدام شاعر نوپایی است که طبع شعر خود را در سبک حیدر بابا نیاز موده باشد؟

«حیدر بابایه سلام، خاطرات کودکی شهریار و در عین حال ثبت و ضبط فرهنگ یک جامعه است. شهریار این اثر را چنان سروده است که نه توده عامی از فهم آن ناتوانند و نه در نظر اهل فضل مواردی دور از موازین شعری وجود دارد و بر قلب و جان هر دو قشر نیز به سختی می‌چسبد. امروز حتی در کوره ده‌های اردبیل تا خمه نام شهریار نامی آشناست و حیدر بابا جزو بساط شبچره مردم روستاهاست.»

این اثر تمامی روستا را با زیبایی تمام ترسیم می‌کند، چشم انداز دهکده به هنگام طلوع و غروب آفتاب، به وقت سر بر آوردن نخستین شکوفه‌ها از زیر خاک، مناظر طبیعی همچون آبشارها، باغهای میوه، مزارع و بستانها، گله‌های خسته گاوگوسفند در شبانگاهان، زمزمه‌ها و ترانه‌های مردم روستا، چهره‌های روستایی به همراه خصوصیات اخلاقی و حتی کلامی، مراسم جشن و عزا، همه و همه بخوبی تصویر شده‌اند. شهریار به هنگام سرودن این اثر، هر چند که دور از دیار مادری بوده و برای یادآوری گذشته‌ها تنها بر ذهن خود تکیه کرده است ولی روح شاعرانه اش چیزی را فراموش نکرده است، حتی طعم خیار و هندوانه روستا را بیاد دارد. وقتی قدم به باغهای اهالی روستا می‌گذارد می‌داند که آلوهای باغ میرزا محمد ترش و شیرین است؛ حتی پرواز کبک و فرار خرگوشی از زیر بوته‌ها نیز از نظر شاعر

دور نمانده است .

حیدر بابا یك اثر مردم شناسی است . در این کتاب كوچك با بیش از ۵۰ نفر از معروفترین افراد روستا آشنا می شویم . قدرت شهریار در معرفی چهره ها به حدی است كه اگر فردی را در يك مصراع معرفی کرده ، چنان احساس می كنیم كه گوئی او را از نزدیک دیده ایم ، رفتار و گفتارش ، حتی صدایش بر ایمان آشناست . درباره پدر خود (متوفی ۱۳۱۳ ش) می گوید :

منیم آتام سفره لی بیركیشی ایدی

اثل الیندن دو تماق اونون ایشی ایدی

گوزه لرین آخره قالمیشیدی

اوندان سورا دونه رگه لر دونوبلر

محببتین چراغلاری سونوبلر

در مورد « آمیر غَمّار » (دایی شاعر) می گوید :

آمیر غمّار سیدلرون تاجیدی

شاهلار شكار ایتمه سی قیقاجیدی

مرده شیرین ، نامرده چوخ آجیدی

مظلوملارین حَقّی اوسته اسردی

ظالملری قیلچ تکیین کسردی

شهریار شاعری است به تمام معنی شاعر ؛ زیرا

توانسته است احساسات گنگ و مبهمی را كه لحظه ای

بر دل مستولی شده و سپس سپری و زایل می گردد به

بهترین نحوی ثبت کند . این اثر شاید در تاریخ ادبیات

جهان نمونه ای منحصر بفرد باشد كه تأثیرش از مرزهای

کشورمان فراتر رفت و در میان مردم چنان موفقیتی

كسب كرد كه برسینه ها حك گردید و جاودانه شد .

شاید روزی برسد كه كوه حیدر بابا از روی زمین

ناپدید گردد ولی اثر حیدر بابای شهریار جاودانه

خواهد ماند .

شاعر سالها بعد از سرودن اثرش به دیارمادری
خود بر میگردد و این بار از نزدیک با حیدربابا به
سخن می‌نشیند و جلد دوم را میسراید :

حیدر بابا گلدیم سنی یوخلیام
بیرده باتام قوجاغوندا یوخلیام
عمری قووام بلکه بوردا حاخلیام

اوشاقلیقا دیهم بیزه گلسین بیر

آیدین گونلر آغلاریوزه گلسین بیر

شاعر زمانی به دیار خود آمده است که بسیاری
از کسانی که در جلد اول از آنها نام برده بود دیگر
جایشان خالیست. عده‌ای هفت کفن پوسانده‌اند، عده‌ای
ریششان سفید شده و قامتشان خمیده است. جوانان
از غم مجاله شده و دختران جوان جانشان فرسوده
است. شاعر که به هوای وطن و دیدن زیباییهای آن
آمده بود با مشاهده غمهای ابل، وطن خود را زندان
می‌یابد، بال و پرش می‌شکند و آن پروازهای زیبایش به

دوران شیرین کودکی به اشکهای حسرتبار تبدیل میشود.
شاعر که شاهین خیالش دوباره بال و پر گشوده،
میدان را فراخ می‌یابد و به درد دل گویی با حیدر بابا
می‌نشیند. اگر قبلا از دور با او سخن می‌گفت فقط
دوران کودکی را بیاد می‌آورد که البته سرشار از
حسرتها و آرزوها و اشکهای تلخ‌بار بود، اما اینک
اشکها دیگر سوزنده و نابود کننده‌اند؛ زیرا فلاکت
و بدبختی روستائیان - ره آورد تمدن ادعائی شاه
جان او را سخت می‌آزارد، زیرا جانی برای یادآوری
خاطرات شیرین باقی نمی‌ماند. از وضع نابهنجار
مردم رنج می‌برد و زبان به نفرین می‌گشاید :

کتلی یازیق چراغ تاپمیر یاندیرا

گوروم سیزون برقوز قالسین آندیرا

کیم بوسوزی اربابلارا قاندیرا

نه دور آخر بوملتین گناهی

دوتسون سیزی گوروم مظلوملار آهی!

خبرهایی که از وضع جوانان روستا می‌شنود دردناک است؛ زیرا یکی با آمدن خون از دماغ جان سپرده و کسی در روستا نبوده که جلوی خون دماغ او را بگیرد، دیگری از گرسنگی مرده، سومی زمین گیر شده و آن دیگری فراری شده است و نهایت اینکه:

چوره ک غمی چیخوب خلقین آینا

هرکس قالبوب ئوز جانینین هایننا

شهریار کوهی بلند در ساحه ادبیات معاصر ایران بود، او شاهکارها خلق کرد. هر چند که حیدرآباد گل کرد و جای شایسته خود را در میان مردم پیدا کرد اما بجرأت می‌توان گفت که شاهکار شهریار «سهندیه» است، بطوریکه خود استاد نیز می‌گوید: «در حقیقت نظیر سهندیه در هیچ زبانی سروده نشده است و با هیچ مقیاس و معیاری قابل سنجش نیست»^(۵)

* نقل قولها از: کیهان فرهنگی، ۶۷، شماره ۷

آری سهندیه اوج خلاقیت شاعرانه شهریار است و «حاصل الهامی است که تشعشع الهی در آن تابیده است» استاد در آخرین مصاحبه‌اش به سؤالاتی چند در این مورد پاسخ داده است. وی می‌گوید که سرودن شعر خارج از اراده شاعر است و «اگر آفریدن شعر در قدرت و توانایی شاعر بود بنده هر روز یک (سهندیه) می‌سرودم». اما فقط یک بار توانسته است چنین شعری بسراید. اما چه عاملی باعث سرایش این اثر جاودانه شد؟ شهریار در پاسخ این سؤال که آیا سهندیه را برای فرد بخصوصی سروده‌اید می‌گوید:

«بله» شاعر آذربایجانی: مرحوم بولود قره‌چورلو که «سهند» تخلص می‌کرد بیش از همه در من تأثیر گذاشته بود. حتی بیش از نیما». و در پاسخ این سؤال که در وجود شاعر سهند چه دیده بودید که نیما آنرا نداشت می‌گوید: «هرکس هر چیزی را از دیدن خود نگاه می‌کند آنچه من در سهند دیده بودم قابل

بیان نیست . البته سهند يك شاعر آزاده بود و آن‌خوی اخلاقی که سهند داشت در هیچ‌کس نبود . اگر خواننده باشید در شعر حیدر بابا می‌گویم :

حیدر بابا مرد اوغوللار دوغ بئنه !

بله ، سهند يك مرد بود .

حال ببینیم سهند کی بود که شهریار شاهکار خود را تحت تأثیر او آفریده و اینقدر بدو مدیون است . بولود قره چورلو شاعر ارزنده معاصر که سینه‌اش را چون کوه سهند سپهر مردگش ساخت و با خلاقیت هنریش چون سهند سر بر آسمان ادب ایران سائید همین افتخارش بس که منظومه بلند سهندیه خطاب به وی سروده شده است .

قره چورلو طایفه بزرگی است از ترکان اوغوز (غز) که در قرن اول هجری در آذربایجان بویژه در قره داغ اهرسکنی گزیدند . پدر بولوت از قره داغ کوچ کرد و در مراغه ساکن شد . بولوت بسال ۱۳۰۱

ه . ش دنیا آمد . همانجا به مکتب رفت و همانجا قلم بدست گرفت . نخستین شعرهایش را در تبریز در مجله « شاعر لر مجلسی » انتشار داد . او بزبان مردم ایل و تبار خود شعر سرود که از شعرش طراوت گلها ، لطافت تاکستانها ، زمزمه جویبارهای مراغه به مشام می‌رسد . دو اثر جساودانه « سازیمین سؤزو » و « دده مین کتابی » حاصل عمر پر بار اوست .

سهند همچون کوهی در برابر رژیم شاه ایستاده و آثارش که در ظلمت فرهنگی آنزمان چون نوری درخشان به نلالو برخاسته بود بدستور ساواک جمع آوری شد . خود نیز مدتی در قزل قلعه اسیر شد ؛ اما لب فرو نیست و دست از نگارش برنداشت . به صلابت کوه سهند ایستاد . درد را شناخت و آنرا سرود . با قلم نوشت و با ساز نواخت . درون عرفانی خود را با پنجه‌های درد آشنایش بر سیمهای ساز روان ساخت و نغمه‌هایی خواند که گوئی از عبور نسیم سبکبال

صبحدم بر مخمل گلبرگهای بهاری در دامنه‌های کوه
سرسبز و پر شکوه سه‌پند بر آمده است . وقتی فریاد
را می‌نواخت پنداری آهی است که درد تاریخی
مردم رنج‌دیده سر زمینش را فریاد می‌کند . از آنجا
که اشعارش ترنم زمزمه دل‌های مردم بود هر کسی
آرزوی خود را در شعراو می‌یافت . افسوس که دیگر
سه‌پند آشفشانی نخواهد کرد . او که سال‌ها علیه رژیم
شاه مبارزه کرده بود در بهار آزادی ، ۲۲ فروردین
۵۸ چشم از جهان فرو بست .
سه‌پند در آثارش غمها و شکستها ، شادیه‌ها و
پیروزیهای مردم ایران را سرود . او از ظلمی سخن
می‌گفت که بر مردم مامی رفت . بینش وی در مورد
انسان ، بینش عمیق فلسفی است . او خواستار چنان
حیاتی است که هر کسی خود را آزاد ببیند و در آن
عشق و محبت حاکم باشد . قلب او با قلب هزاران
انسان می‌تپد .

من تک نوزوم دگلم
خلقیمین ، ائل‌سیریمین
نیضی من ایله وورور .
هر قلبیم چیر پینارکن .
کوکسومده بیراوره ک یوخ ،
میلون اوره ک چیر پینیر .
او پروانه ایست عاشق بر شعله زندگی ؛ اگر
به این آتش بسوزد باکی نیست . او با دیدن مبارزه
مردم ایران و آغاز انقلاب اسلامی به وجد می‌آید ،
از شهادت فرزندان غیور اسلام به درد می‌آید ، از
سوختن خرمن سخن می‌گوید و با قیام مردم تبریز
در ۲۹ بهمن ۵۶ در شعری بنام « سلام تبریز » چنین
می‌سراید :

سلام ای مادر دلسوخته
ای ام لیلای زمانه
ترا در ماتم قربانیات

کودکانت، نوجوانانت
 صمد، بهروز، اختیاب
 وباخون قبایش خشک ناگشته شهیدانت
 چرا من تسلیمت گویم؟
 نه، دیو نیستی از سرخی خون شهیدانت
 همچو ترس جن زبسم الله می ترسد...
 فدای عهد و پیمانته که در روز ازل با کردگار مردی و آزادگی بستی
 و هرگز عهد نشکستی.
 بقریان و قایب، جان صدجانان فدایت،
 سر بر افراز و همواره سر بلندی کن؛
 تو دشت نینوایی،
 کربلای عصر مایی.
 وبا پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ در
 شعری بلند به محضر امام امت (ره) چنین می گوید:
 من سهندم، اگیلمز یادا طوفانلی باشیم
 ایل بیلیر حقلی دیوشلرده گیچیب چوخلو باشیم
 اویورم من سنی، ای دؤنمزیم، ای جبهه داشیم

ای علی نین خلف اوغلو، سنه مینلرجه سلام
 ای یازیق کتله لرین رهبری ای شانلی امام
 در شعر سهند، انسان مرکز کائنات و صاحب
 رسالت است. با توجه به فلسفه حیات، انسان پیوسته
 بدنیاال حقیقت می گردد. موضوع «سازیمین مؤزو»
 اثر معروف سهند، داستانهای کتاب «دده قورقود»
 است. این کتاب نخستین کتاب ترکی نوشته شده در
 ایران است که مضامین آن به اعصار پیش از اسلام
 برمیگردد و موضوع اساطیر مردم ترك زبان ایران و
 داستان قهرمانیهای مردمی سلحشور می باشد. سهند در
 این اثرش داستان از ۱۲ داستان دده قورقود را
 باز سازی کرده و بر هر داستان يك مقدمه و يك
 مؤخره افزوده است که بینش فلسفی شاعر در همین
 بخشها بیان شده است. به عقیده وی می توان بابالهای
 خیال بر اوج آسمانها پر کشید و با طناب دل به قعر
 چاه زمزم خیال رسید. زندگی و حیات بهترین افسانه

طبیعت و نشانهٔ حقیقت است در این حقیقت ، انسان
محور و مرکز خلقت است :

دئمک انسان بود و نیانین ، طبیعتین سرداشی دیر
حقیقتین دوبار کونلو ، گوره در گوزو ، یولداشی دیر
انسان شعلهٔ خاموشی ناپذیر و نور بخش کائنات
است که در میان تاریکیها بدنبال ابدیت می گردد :
اوسونولمز بیر شعله دیر ایشیق سالیب کایناتا
ابدیت آختسایسیریر ظلمتلره باتا - باتا
این انسان است که باغ حقیقت با او شکوفه می آورد
و بی او پژمرده می شود و حقیقت بی او کور است :

حقیقتین باخچاسی هر واخ
انسانلا گول آچیر ، انسانلا سولور
ان بویوک حقیقت ، انساندیر آنجاق
انسانسیز حقیقت اولسا ، کور اولور

شاعر ارزش و احترامی خاص به انسانهای
صادق و معتقد قائل است . اینهمه تعریف و ستایش

از انسان در شعر سهند حاکی از روح والای اوست
و چه زیباست تعریف او از نقش مادر در سر لوحهٔ
انسانیت :

او آنادیر اوره گینده حیات عشقی لپه لپه
اونون آنا محبتی گلگه جگه وثیقه دیر
در ایل و تبار شاعر ، مادر از احترامی خاص
برخوردار است ، حتی یکی از خونخوارترین چهره های
تاریخ تیمور لنگ نیز در برابر مادر زانو زده و طلب
آمزش کرده است . سیمای زن در آثار سهند
زیباست . شاعر می داند که در تاریخ ایران ، قسرنها
مادران ، زنان و خواهرانمان به ناحق چون برده و
متاعی بفروش می رفته اند . زن همچون دستمالی
بی ارزش دست بدست می گشت . وقتی جوان بود
شاعر (!) او را ابرو کمان ، ماهرو ، عشوه گر ،
دلبر جفاکار و ... می خواند و چون پا به سن می نهاد
با این کلام که عجزه است و محتاله ! بادی از کمال

و دانش ، لیاقت و انسانیتش نمی‌کرد ؛ و شاعران دیگر زیر پرده عرفان ! عشق زن را می‌آلودند ... درحالی‌که در ایل و تبار شاعر ، زن همدوش برادر ، شوهر و پدر خود می‌جنگد ، همدوش با مردان در مزارع و کارخانجات در تلاشند ... پورلاختون ، سلجان‌خاتون ، نگارخانم ، حجرخانم ، عرب‌زنگی زینب پاشا و ... چون ستارگانی درخشان در آسمان انسانیت می‌درخشند و بر زندگی انسانها پرتو می‌افشانند و در نهایت عشق مادرانه ... زبان از بیان آن عاجز است و حتی شاعر نیز بیان آنرا به زخمه‌های درد آلود ساز حواله می‌کند .

سهند شاعر بیست داستان‌سرا ، اما چرا به افسانه و اساطیر روی آورده است ؟ بدلیل بیان بینش فلسفی‌اش . او معتقد است روزی که انسان خود را گم کرد چون گرگی گرسنه تشنه خون هموعان خود شد ... انسان هروقت بیاد صورت خود می‌افتد افسانه می‌آفریند ،

او که بسیار بدنیاال خودگشته و خسته شده است اینک خویشتن را در افسانه‌ها می‌جوید . افسانه تبسم دنیای ایده‌آل انسان و انسانیت است و ترنم آرزوهای است که در زندگی تجسم نیافته‌اند ، آرزمان که بی‌عدالتی بر دنیا حکم می‌رانده است انسان با تکیه بر حق بدنیاال عدالت بوده و در روزگار بد به عشق توسل جسته ، در دوران ضعف و ناتوانی بت ساخته و گاهی از افسانه‌ها بال گرفته و بر آسمانها رفته است . آری ، گاه افسانه‌ها برای انسان الگو بوده‌اند . عاشیقهدار دیار ما روایتگر این افسانه‌ها بودند و دست عشق را بر سیم می‌زنند و هر زمان که زبان شاعر نامفهوم می‌گردد از ساز استمداد می‌کند .

بد نیست اشاره‌ای به تأثیر متقابل دو شاعر بزرگ شهریار و سهند بکنیم که بحث اصلی ما نیز همینست . حیدر بابای شهریار مورد استقبال صدها شاعر قرار گرفت ؛ یکی از این شاعران که در پاسخ حیدر بابا

شعری خطاب به شهریار سرود بولود قره چولورلو
با تخلص سهند است و شهریار نیز در پاسخ وی
شاهکار خود «سهندیه» را سرود.

سهند در شعر خود شاعر «حیدر بابا» را شهریار
دیار ادب می‌شمارد و از او می‌خواهد که شهریار
کشور ادب این روستائی کلاه نمدی را به حضور
پذیرد و به درد دل او گوش دهد. او سهندیست که
به پیش حیدر بابا آمده است. شهریار در حیدر بابا
از زنجیر گردنش سخن گفته است و سهند با شنیدن
این سخن به فریاد آمده است، نعره زنان راه می‌جوید،
با دلی آتشین و سوزان می‌رود تا زنجیر از پای و گردن
شهریارش بردارد. شهریار می‌گوید که کسی به او
پاسخ نداده است و اینک سهند بدو می‌گوید که دل
غمین مدار که کوهها از جای برخاسته و به پیشوازت
آمده‌اند. برادرانت «بی مرگوت» نیستند بلکه آنان
نیز زنجیر برپای دارند. سهند از عشق و محبت موجود

در وطنش سخن می‌گوید و گوشزد می‌کند که اینها
افسانه و افسون نیست هر چند که دغلبازانی چند،
دوره افتاده اند اما پاكبازان نیز فراوانند که بر نامردمانی
ترحم کرده و اینک خود اسیر آنها گشته‌اند. هرگاه
دولتمندی سفالی لازم داشته ماکوزة خود شکسته ایم.
اما دیگر نباید روغن چراغ دیگران باشیم زیرا وطن
خودمان تاریک است. اجاق دیگران را روشن نسازیم
که در کشور خودمان زمستان است و پر برف و بوران،
و خانه‌مان سرد است. به آتش یار بی‌وفا نسوزیم
بلکه برای ملت و میهن خویش بسوزیم. از روی گلهای
بی‌وفا پرواز کنیم و در آغوش ایل صادق خود جای
گیریم و از عشق خاموشی ناپذیرمان برشاخه سرمازده
ملتمسان بیوند زنیم. بی‌ایل بخندیم. شاعر عزیز! بنگر
که چه شور و غوغایی است، ملت ایران بها خاسته
و پنجه در پنجه ظالمان می‌کوبد، دل حزین مدار که
زنجیرهایمان در حال گسستن است:

شاعر ، سوز و غریبه سالما
 قولاق آس دونیادا گؤریبرنه مس دیر
 باغریوی سیخمانین بوهای هارایلار ،
 قوریلان زنجیر دیر ، سینان قفس دیر ،
 و اینک جواییه شهریار ! شهریار باشیدن سخنان
 سهند آنچنان به وجد می آید که سر از پا نمی شناسد ،
 چگونه است که سهند با آن عظمتش پیش حیدر بابا
 سر تعظیم فرود می آورد ، خود را روستائی کلاه نمدی
 و او را شهریار می خواند ! اینجاست که ذوق شعری
 شاعر بجوش می آید و سهندیه را می سراید ؛ شعری
 با حجم اندک اما با محتوای شاعرانه سرشار و مملو
 از صنایع ادبی فراوان . این اثر از نظر سلاست و
 روانی و شیوایی بیان بی نظیر است حتی خود شاعر
 سرودن آنرا در توان خود نمی داند بلکه حاصل الهام
 و تشعشع تخیلی شاعرانه می داند که بارقه الهی در
 آن زده شده است . اما افسوس که اینک هردو شاعر

شهریار و سهند رخ در نقاب خاک کشیده اند یادشان
 گرامی و روحشان شاد باد . بهتر است بجای توصیف
 شعر سهندیه ، خود شعر را با هم بخوانیم :

شهریار

میراثیست که از آسمان افتاد
 بر سر این خاک و این خاکیست
 که در این خاک و این خاکیست
 که در این خاک و این خاکیست
 که در این خاک و این خاکیست
 که در این خاک و این خاکیست
 که در این خاک و این خاکیست
 که در این خاک و این خاکیست
 که در این خاک و این خاکیست
 که در این خاک و این خاکیست

دۇشلاروندا صونالار سينهسى تك شوخ مەملەردە ،
نە شىرىن چىشمەلرین وار .
اوياشىل تىللرى ، يىل ھۆرمەدە آينالى سحرده ،
عسوللى ائشمەلرین وار .
قوي ياغىش ياغسادا ياغىن ،
سئل اولوب آخسادا آخىن ،
ياتلاروندا درەلر وار .
قوي قلمقاشلارین اوچسون فرەلرلە ، ھامى ياخىن ،
باشلاروندا ھىرەلر وار .
سېلىدىرىملار سرەلر وار ،
او ، اتك لردە نەقىزلار ياتاغى لالەلرین وار .
قوزولار اوتلاياراق ، نىدە نە خوش نالە لرین وار ،
آي كېمى ھالەلرین وار .
گۆل چىچكەدن بزەنئە ، نە گلېن لركېمى نازىن ،
يىل اسئدە اوسولاردا نە دەرىن راز - نىبازىن ،

سەندىيە

شاھ داغىم ، چال پاپاغىم ، ائل داياغىم شانلى سەندىم ،
باشى طوفانلى سەندىم .
باشدا حېدر باباتك قارلا - قىروولا قارىشىپ سان ،
سون ايىك تىللى يولودلارلا افقەدە سارىشىپ سان ،
ساواشاركن بارىشىپ سان .

گۆيدن الھام آلالى سررى سماواتە دئەرسن ،
ھلە آخ كوركى بورون ، بازدا ياشل دوندا گئەرسن ،
قورادان حالوا يئەرسن ،

دۇشلاروندا صونالار سينهسى تك شوخ مەملەردە ،
نە شىرىن چىشمەلرین وار .
اوياشىل تىللرى ، يىل ھۆرمەدە آينالى سحرده ،
عسوللى ائشمەلرین وار .
قوي ياغىش ياغسادا ياغىن ،
سئل اولوب آخسادا آخىن ،
ياتلاروندا درەلر وار .
قوي قلمقاشلارین اوچسون فرەلرلە ، ھامى ياخىن ،
باشلاروندا ھىرەلر وار .
سېلىدىرىملار سرەلر وار ،
او ، اتك لردە نەقىزلار ياتاغى لالەلرین وار .
قوزولار اوتلاياراق ، نىدە نە خوش نالە لرین وار ،
آي كېمى ھالەلرین وار .
گۆل چىچكەدن بزەنئە ، نە گلېن لركېمى نازىن ،
يىل اسئدە اوسولاردا نە دەرىن راز - نىبازىن ،

اوينايبار گوللو قوتازين .

تيره بير ساز تئلى تىك شاخه لرېن چاپدا - چمنده
يئل او تئلرده گزه نده ، نه كوراوغلى چالى سازين ،
أورده گون خلوت ائديب گؤلده پرى لرله چيمنده ،
قول - قاناددان اونا آغ حوله آچار غمزه لى قازين ،
قىش گئدر ، قوى گله يازين .
هله نوروز گلى وار ، قارچېچگين وار ، گله جكار ،
يئل - ياغيشدا پويونار كنده گونش له گوله جكار ،
أوزلرېن تئزسيه جكار .

قىشدا كهليك هوسى له ؛ چؤله قاچديقدا جوانلار ،
قاردا قاققيلدا ياراق نازلى قلمقاشلارېن اولسون ! .
ياز ، او دؤشلرده ناھار منده سين آچديقدا چوبانلار ،
بوللى ، سودلى سورولر ، دادلى قاووتماشلارېن اولسون !
آد آليب سندن او شاعر كى ، سن اوندان آد آليب سان ،
اونا هر دادوئره سن ، بوز او مقابل داد آلارسان ،

تاريدان هرزاد آلارسان .

آد اش اولدوقدا ، سن اوتلا ، داھا آرتيق اوجاليرسان ،
اوجالئلله دماوند داغيندان باج آليرسان ،
شتر اليندن تاج آليرسان ! .
اودا ؛ شعرين ، ادبين شاه داغيدى ، شانلى سهندى ،
اودا ، سن تىك آتار اولدوزلارا شعريله ، كمندى ،
اودا ، سيمرغ دان آلماقدادى فندى ،
شعر يازاندا قلميندن باخاسان نور سپهلندى ،
سانكى اولدوزلار ائندى ،
سوز دئينده گؤره سن قاتدى گولى ، هسته نى ، قندى ،
باشاسين شاعر افندى ! .

او نه شاعر ، كى داغين وصفينه مصداق اونى گؤردوم ،
من سنون تىك اوجاليق مشقينه مشتاق اونى گوردوم ،
عشقه ، عشق اهليته مشتاق اونى گؤردوم .
اونه شاعر كى ، خيال مركيبنه شووشىغياباندا ،

او نهنگ آت آباغين توزلى بولود لاردا قوباندا ،
لوله لىمكدهدى يئر - گۆى ، نئجه طومار سارياندا ،
گۆره چكمن اوزماندا ؛
نه زمان وارسا ، مكان وارسا كسيب بيجدى بير آندا ،
كئچه چكلر ، گلچكلر نه بوياندا ، نه اوياندا ،
نه بيلم قالدى هاياندا ؟

باخ نه حرمت وار اونون توردئميشى توك پاياغيندا ،
شهر يارين تاجى اگميش باشى دورموش قاباغيندا ،
باشينا ساوريلان اينجى ؛ چاريق اولموش آياغيندا ؛
وحى دير شعرى ، ملك لردى بيجيلدير قولاغيندا ،
آپلر دير دوداغيندا .

اودا داغلار كيمي شأينده نه ياز سام ياراشاندير .
اودا ظالم قوپاران قارلا ؛ كولك له دوروشاندير ،
قودوزا ؛ ظالمه قارشى سيته گرميش ؛ ووروشاندير .

قودوزون كور كونه ؛ ظالم بيره لرتك داريشاندير .
آمما وجهينده فقير خلقي اگلميش سوروشاندير .
قارا ملتده هنر بولسا ؛ هنر له آراشاندير .
قارالارلا قاريشاندير ؛
ساريشاندير !

گنجه حققين گوزودير ؛ طور توره تميش اوجاغيندا ،
ارى ييب ياغ تك اورك لردى يانيرلار چيراغيندا ،
مى ؛ محبتدن ايچيب لاله بيتيدير ياناغيندا ؛
او بير اوغلان كى ، پرى لر سو ايچرلر چاناغيندا ،
اينجى قاينار بولاغيندا ؛
طبعى بير سئويگلو بولبول كى ، او خور گول بوداغيندا ،
سارى سونبول قوجاغيندا ،
سحرين چنلى چاغيندا .

شاعرين ذوقى ؛ نه افسونلى ، نه افسانه لى باغلار ؛

آی نه باغلار ، کی « الف لیلی » ده افسانه ده باغلار ،
اودباخیب ، داغلاری داغلار ،
گؤل گولرسه بولاغ آغلار ؛

.....

شاعرین عالمی ئولمز ؛ اونا عالمده زوال یوخ ،
آرزیلار اوزدا نه خاطرلیه امکاندی ، محال یوخ ؛
باغ جنت کیمی اوزدا « بو حرام دیر ؛ بو حلال » یوخ ؛
او محبتده ملال یوخ ؛
اوزدا حال دیر ؛ داها قال یوخ !
گنجهلر اوزدا گوموشدندی ؛ قیزیلداندی گونوزلر ؛
نه زمره کیمی باغلاردی نه مرمر کیمی دوزلر ؛
نه ساری تئلی اینکلر ؛ نه آلا گؤلر اوکوزلر .
آی نجه آی کیمی اوزلر ؟ !

.....

گول آغاجلاری نه طاموس کیمی چترین آجیب الوان ؛
« حلله » کروانیدی چؤلر ؛ بزه نرسورسه بو کروان ؛

دوه کروانی داداغلار ؛ یوکی اطلس دی بو حیوان ؛
صابرین شهریه دوغرو ؛ قاطاری چکمه ده سروان ؛
او خیالیمدا کی شیروان !

.....

اوزدا قاردا باغار ؛ آما داها گولر سولایلمز ،
بو طبیعت ؛ او طرفه محال دیر اولایلمز ؛
عومر پیمانہسی اوزدا دولایلمز .
او اقلرده باخارسان نه دهنیزلر ؛ نه بوغازلار ؛
نه بربلر کیمی (قو) قوشلاری او چماقدانه قازلار ؛
گؤلده چیممکده نه قیزلار .

.....

بالغ اولدوز کیمی گؤلرده ؛ دهنیزلرده پاریلندار ؛
آبشار مرواری سین سئل کیمی تۆکدوکده خاریلندار ؛
یئل کوشولندار ؛ سوشاریلندار .

.....

قصرلر واردی قزیلدان ؛ قالالار واردی عقبی دن ؛

«رافائیل» تابلوسى تك ؛ صحنەلرى عەھد عەتىق دىن ؛
 دوپماسان كوھنە رەقىقدىن .
 چەتتەن باغلارنى تك ؛ باغلارنى نىن حوروقصورى ؛
 دوزولوب غرەفەدە ؛ ابواندا ؛ جواھر كىمى حورى ؛
 اللە حورى لرېنىن جام بلورى ؛
 تونگونون گول كىمى (سەھبەي طھورى) .
 نە ماراقلار كى ؛ آيىق گۆزلەر رۇيادى دىبىرسىن ؛
 نە شافاقلار كى دەرەن باخمادا دريادى دىبىرسىن ؛
 اوبدوران چەنت ماوادى دىبىرسىن ؛

زەرەن قىصرى برليان ؛ حصارى اينچىدى ؛ ياقوت ؛
 قصر جادودى ؛ مەھندس لرى ھاروت ايلە ؛ ماروت ؛
 اوردا «مانى» دا يانېب قالمىش اوصورتلەر مېھوت ؛
 قاھى قوللوقچى سى ھاروت !

اوردا دىر شەرو موزىك مەنبەى سرچىمەدى قاينار ،

نە پرىلر كىمى فوارەدن افشان اولوب اويتار ،
 شاعر آنچاق اونو آنلار !
 دولو مەھتاب كىمى استخردى فوارەلر يە ؛
 ملکہ اوردا چىمىر ، آي كىمى مەھپارە لر يە ؛
 گوللو گوشوارە لر يە .
 شەرو موسىقى شاپاش اولمادا ؛ افشاندى پرىشان ؛
 سانكى آغ شاهی دىر اولماقدا گلېن باشىنا افشان ؛
 نە گلېن لر كى نە اتلېك اوزە سورتلە . نە كىر شان ؛
 ياخا ؛ نە تولكى ؛ نە دووشان !

آغ پىرلر ؛ سارى كۆيىنكى بولودلاردان ائىرلر ؛
 سود گۆلۈندە ملکہ ايلە چىمىر كىن سئوئىرلر ؛
 سئوئىرلر ؛ ئويونورلر .
 قوزاناندا ھەر اللە دولو بىر جام آپازىرلار ؛
 سانكى چىنگىلرە ؛ شاعرلەر ؛ الھام آپازىرلار ؛
 دريا قىزلارينا پىغام آپازىرلار ؛

دەنيزىن ئورتوگى ماوى افقىن سىقى سىماوى ؛
آينادىر ؛ ھرنە باخىرسان ؛ يىراولوب گوى لە سىماوى ؛
غرق اونون شىرىتە راوى .

غرفەلر ؛ آى - بولود آلتىندا اولارتك گۇرونورلر ؛
گۇز آچىپ يومما چىراغلار كىمى ياندىقدا سۇنورلر ؛
سىحنەلر چىرخ فلک تىك بورولوب ؛ گاهدا چۇنورلر ؛
كۇلگە لىكار سورونورلر .

زھرە ايواندا « الھە » شىنلىندە گۇرونرکن ؛
باخاسانلى حافظى دە اوردا جىلانلە گۇورسن ؛
نە سئورسن .

گناه گۇرن « حافظ شىراز » ايله ايواندا دوروبلار ؛
گناه گۇرن اورتادا شىرنىچ قورارکن اوتوروبلار ؛
گناه گۇرن سازيله ؛ آوازيله اگلنجه قوروبلار ؛
سانكى ساغردە ووروبلار .

خواجه الحان اوخوياندا ؛ ھامى ايشدن داينىرلار ؛

۲۸
سەئىدىيە

اونوالرلە پرىلر گناه اويوب ، گناه اويانىرلار ،
لالەلر شىلەسى ، الوان شوشەرنكى بويانىرلار ،
نە خومار گوزلە يانىرلار .

قانادا اىستىر بوفىضا ، قوى قىلا طرلانلى سەندىم ؛
اىشىت ئوز قەصەمى ، دستانىمى ، دستانلى سەندىم ؛
سنى « حىدرىابا » اونەرە لرىلە چاغىراندا ،
اوسقىل داردان قىلان ، تولكو قىوان ، شىر باغىراندا ،
شىطانىن شىلاغا قالىخان قاطىرى ، توخدا قىراندا ،
« ددە قورقود » سىن آلدىم ، دىدىم ؛ آرخامدى ؛ ايناندىم .
آرخادوردىقدا « سەندىم » ساوالان تىك ھاوالاندىم ،
سئلە قارشى قىوالاندىم .

جوشغونوندا قانى داشدى ، مەنە بىر ھاىلى سىس اولدى ،
ھەر سىسىز بىر نەفس اولدى .

باكى داغلارىدا ، ھاى وئردى سىسە ، قىھا او جالدى ،
اوتايىن نەرەلرى سانكى بو تاپداندا باج آلدى ،

۲۹
سەئىدىيە

قورد آجالديقتا قوجالدى .

« راحمىن » نعرەسى قووزاندى دئەن توپلار آتيلدى ،

سئل گىلىپ نەرە قاتيلدى .

« رستمىن » توپلارى سسلندى دئەن بوملار آچيلدى ،

بىزە گول - غنچە ساچيلدى .

« قورخما گلديم » دئەن ، سسلردە مەنە جان دئدى قارداش .

مەنە جان - جان دئەن ركك ، دشمنە قان - قان دئدى قارداش

اىل سىزە قافلان دئدى قارداش !

داغ سىزە اصلان دئدى قارداش !

داغلى حيدر بابائىن آرخاسى هر بىر دەداغ اولدى ،

داغا - داغلار داباغ اولدى .

آرازىم آينا چىراغ قويمادا ، آيدىن شافاغ اولدى ،

اوبائىن نغمەسى قوزاندى ، اوره كلر قولاغ اولدى ،

قاچديق ، اوزلشديك آرازدا ، يئنە گۆز لربولاغ اولدى ،

يئنە غمىر قالاغ اولدى .

يئنە قارداش ساباغى سۆز لرىمىز بىر ساباغ اولدى ،
وصل ايگىن آلمادا ، ال چاتمادى ، عشقىم داماغ اولدى
هله ليك غم سارالار كىن قارالاردۇندى آغ اولدى ،
آرازىن سود گۆلى داشدى ، قاياليقلار داباغ اولدى ،
سارى سونبوللرە زلف ايچرە اوراخلار داراغ اولدى ،
يونجاليقلار يئنە بيلدر چىنە ياي - باز ياناغ اولدى .

گۆزدە باشلار چىراغ اولدى ،

لالە يىتدى ياناغ اولدى ،

غنچە گولدى . بوداغ اولدى ؛

نە صول اولدى ، نە ساغ اولدى !

ائلمىي - آرخامى گۆردىكده ظاليم اوو چوقىسىلدى ،

سئل كىمى ظلمى باسىلدى ، زىنە آرخ اولدى ، كسىلدى ،

گول گوزوندىن ياشى سيلدى .

تورقوران اووچى ، آتىن قوومادا سىندى كئرى قالىدى ،

ئوزى گىتىدى ، تورى قالدى

آمما حىدر بابادا بىلدى كى بىز تىك ھامى داغلار ؛
باغلابى قول - قوللا زنجىرە بولودلار اودىر آغلار ،
نە بىلىم ، بلكە طبيعت ئوزى ، نامردە گون آغلار ،
اگرى بوللارى آچار كىن ، دوز اولان قوللارى باغلار ،
صاف اولان سىنەنى داغلار !.

داغلار بىن ھرنە قوچى ، طرلانى ، جئىرائى ، مارالى ، ،
ھامى دوشگون ، ھامى بورغون ، سىنە لرداغلى ، يارالى
گول آچان پىردە سارالى .

آمما ظن ائتمە كى داغلار بىنە قالخان اولاجاقدىر ،
مىحشر اولماقدادى بونلار ؛ داھا وولقان اولاجاقدىر ؛
ظلم دىياسى يانار كىن دە تىلپت قان اولاجاقدىر ؛
واى ... ! نە طوفان اولاجاقدىر !.

دئىدىن : آذرائلى نىن ؛ بىرىبارالى نىسگىلى بىم من ؛
نىسگىل اولسامدا گولوم ! بىر ابدى سۆيگولى بىم من ؛
ياد منى آتسادا ؛ ئوز گلشەن بولبولى بىم من ؛
ائلىمىن فارسىچادا دردېنى سويلەر دىلى بىم من ؛
حققە دوغرونە قارانلىق ايسە ؛ ائل مشعلى بىم من ؛
ابدىت گۆلى بىم من !.

نىسگىل اوچرچىە قالسىن كى ؛ جواھرنەدى قامىر ؛
مدەتت دە بىن ايلبر بدوت ؛ بىر اوصانمىر ؛
بىرئوز احوالىنا بانمىر !.

آتار انسانلىغى ؛ آممابىلان انسابى آتانماز ؛
فئنە قووزانماسا بىر گون گىجە آسودە باتانماز ؛
باشى باشلارە قاتانماز !.

آمما مئدىن سارى ؛ سىن آرخايىن اولشانلى سەندىم .

دهلی جیرانلی سهندیم .
 من داما عرش علاکؤلگهسی تکک باشدا تاجیم وار ؛
 الده موسی کیمی فرعونه غنیم ؛ بیر آقاجیم وار ؛
 حرجیم یوخ ؛ فرجیم وار .
 من علی اوغلوبام ؛ آزاده لرین مردی مرادی ؛
 او ؛ قارانایقلارا مشعل ؛
 او ؛ ایشیقلیقلارا هادی ؛
 حقیقه ؛ ایمانه مئنادی !
 باشدا سینماز سپریم ؛ الده کوتلمز قلجیم وار ؟

سراپای شعر سهندیه الهام است و ذوق شاعرانه،
 زیباترین تشبیهات در این شعر به چشم می خورد و فرم
 و محتوای شعر بدون چون و چرا در اوچ هنر شاعری
 است . شهریار کوه سهند را مورد خطاب قرار میدهد
 و از زیباییهای طبیعی آن داد سخن میدهد . کیست که
 توصیف سهند را از زبان شهریار بشنود و دلش به طیش
 نیاید و آرزوی دیدار این عروس کوهستانها را نکند ؟
 در نظر شاعر پریان و ملائکه از ابرهای رنگین بر دریاچه
 موجود در قلعه سهند (که بنام جام معرفت) فرود می آیند
 و در آب شیرگون آن با شادی و هیجان آب تنی میکنند
 و آنگاه موقع برخاستن از دریاچه ، جام الهام خود
 پر می میسازند تا برای چنگیان و شاعران ببرند .

سپس از سهند شاعر یاد میکند که شاعر است سر بلندتر
 از کوه سهند ، سهندی که قامت مردانه اش خم نشد
 جز در برابر فقیران و ستمدیدگان . دلش دریای مهربانی
 بود و عطوفت . آری شهریار تاج خود را زیر پای این
 دهاتی کلاه نمدی می اندازد ، و آنگاه به سهند شاعر
 رو میکند که : دوست و برادر من ! مطمئن باش که
 من نیز زبان گویای درد ایل و تبار خویشم ، اینک
 تاجی بر سردارم که سایه عرش علامت و چون موسی
 عصایی در دست دارم و حشترای فرعونیان ! آری در
 پاسخ من کوهها بحرکت در آمدند و دانستم که پشت و
 پناهم برادرانی هستند که هر يك کوهی بلند و سرفرازند .
 از من ایمن باش که من نیز فرزند علی (ع) هستم که
 مراد آزادگانست و مشعلی فروزان و هادی روشنائیها!
 آری سپری بالای سردارم محکم ، و بر دستم خنجری
 است بر آن ! ریزه خوان سفره ناکسان نخواهم بود
 بلکه همواره تکیه بر ایل و تبارم خواهم کرد .

سهندیه شعر است جدا از سبکهای معمول ، شعر است
 نو . قالب اوزان معمول در این شعر بکار نرفته و
 شهریار بدنبال وزن بخصوصی نبوده است ، این اثر
 شعر است نه نظم . شاعر تا آنجا که سخن گفتنی دارد
 بصورت موزون میگوید ولی دیگر قافیه ای اضافی
 ردیف نمیکند ، هر جا سخن تمام میشود مکثی میکند
 و با قافیه ای دیگر سخنی دیگر را شروع میکند .
 سهندیه مجموعاً ۳۱ قطعه است که برخی قطعه ها
 کوتاه و برخی طولانی اند از جمله چندین قطعه فقط
 متشکل از سه مصرع است و چند قطعه بیش از بیست
 مصرع میباشد . قافیه بندی شعر نیز ثابت نیست .
 تعداد مصرعهای هم قافیه از دو تا هشت مصرع تغییر
 میکند . بیشترین قافیه بندی بکاررفته سه مصرعی است
 که دو مصرع بلند و مصرع سوم کوتاه است . مثل :
 هله نوروز گولی وار ، قارچیچگین وار گله چکلر ؛
 ثیل یاغیشدا یو یونار کن ده گونش له گوله چکلر ؛

اوزلرین تر سیاه جکگر .

و یا :

زهره ایواندا « الهه » شینیلینده گورونرکن ،

باخاسان حافظی ده اوردا جلالنه گوررسن ،

نه سئورسن .

گاهی مصرعها يك در میان باهم هم قافیه‌اند ، مثل :

قیشدا کهلیک هوسی له چوله قاجدیقدا جوانلار ،

قاردا قاققیلدا یاراق نازلی قلمقاشلارین اولسون !

یاز : اودوشلرده ناهار منده سین آچدیقدا چویانلار ؛

بوللی : سودلی سورولر ؛ دادلی قاووتماشلارین اولسون !

شعری که حاصل الهام باشد قالبهارا در هم می‌شکند ،

که سهندیه چنین است . شعر سیلان سخنی است که

شاعر در دل و تخیل خویشتن بدان دست می‌یابد و

بی اختیار بر زبانش جاری میشود و قلم آنرا روی

کاغذ می‌آورد . اگر این لحظات الهام بگذرد شاعر

مجبور است در پی کلمات برود ، نظم بسازد و قافیه

بیافد .

سهندیه شعریت حماسی ؛ وزن و آهنگ آن

هجائی و کوبنده است . و نهایت اینکه شعریت

برخاسته از دل که بر دل می‌نشیند .

و بدینگونه یکی از شاهکارهای ادبیات ما پا

می‌گیرد و نقطه عطفی در تاریخ ادبیات معاصر آفریده

میشود و پایه استوار می‌گردد که بنای ادبیات آینده

بر روی آن استوارتر خواهد بود .

باد هر دو شاعر ارزنده - شهریار و سهند - گرامی

باد و روانشان شاد .

م . کریمی - زنجان

مقاله سهندیه

مقاله سهندیه

مقاله سهندیه

مقاله سهندیه